

امام خمینی و مقوله «حفظ نظام»

«به سوی نتایجی در سیاست خارجی»

سیدجواد طاهایی

«... جنگ با ایران، جنگ با اسلام است؛ جنگ با قرآن است؛ جنگ با رسول الله است و این از اعظم محرماتی است که خدای تبارک و تعالی نمی گذرد از او...»^۱

در مقاله حاضر به محتوا و فلسفه گفتار «حفظ نظام» امام خمینی و به نتایج ناگزیر آن در سیاست خارجی می پردازیم. آنچه در ابتدا ضرورتاً باید تصریح شود آن است که در اینجا امام خمینی همچون یک نظریه پرداز اسلامی در عرصه سیاست خارجی و امنیت ملی، مشابه دیگر نظریه پردازان تلقی نمی شود بلکه به عنوان بنیادگذار یک نظام سیاسی جدید که باید به تمهیدات عملی و حل کشاکش های مربوط به تأسیس دولت و از میان برداشتن مشکلات آن پردازد، در نظر گرفته می شود.

برای امام خمینی مقولات خارجی مثل امنیت، صلح، جنگ و سیاست خارجی در راستای حفظ نظام معنا می یابد؛ و بی راه نیست اگر بگوییم برای امام تقریباً همه چیز در ارتباط با «جمهوری اسلامی» معنا داشته یا بی معنا می شود؛ اهمیت

۱. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۲۶.



می‌یابد یا بی‌اهمیت می‌شود. وصیت بزرگ امام به مدیران و به مردم حفظ نظام است. اما آیا تأکیدات مستمر امام خمینی بر حفظ نظام، بیشتر به معنای حفظ نهادهای، تشکیلات و کالبد نظام است یا محتواهای آن؟ پس ابتدا باید دانست گفتار «حفظ نظام» امام خمینی چه معنایی دارد و اینکه براساس آن، سیاست خارجی و امنیت نظام جمهوری اسلامی چه ابعاد و منظری به خود می‌گیرد.

ضرورت حفظ نظام و معنای آن در نزد امام خمینی

اصطلاح «حفظ نظام» در کلام حضرت امام، اصطلاحی با کاربرد مستمر و

مداوم است:

... من از همه ملت ایران تقاضا دارم که همان‌طور که از اول در میدان مبارزه با کفر، همه حاضر بودید و در صحنه این مبارزه همه حاضر بودید، باز هم ادامه بدهید، که ادامه این نهضت برای اسلام است و اسلام عزیز این حق را به ما همه دارد که در راه او هر جانفشانی که می‌توانیم و هر اقدامی که می‌توانیم، بکنیم...^۱

... در هر صورت تکلیف زیاد است، بزرگ است برای همه‌مان. ما برای ادامه این انقلابی که هست و ادامه این، تکلیف زیاد داریم؛ دولت تکلیف دارد، رئیس‌جمهور تکلیف دارد، رئیس مجلس تکلیف دارد، کشاورز تکلیف دارد، کارگر تکلیف دارد، هر کس در هر گوشه‌ای از این کشور واقع شده است، تکلیف دارد...^۲

امام خمینی از تأکید بر ضرورت حفظ نظام هیچ‌گاه نیاوردند به نحوی که از آغاز تأسیس جمهوری اسلامی تا آخرین روزهای حیات بر گفتار «حفظ نظام» مداومت داشتند. درخواست مؤکد امام از مسئولین و مردم آن بود که «برای خدا و حفظ اسلام این جمهوری را تقویت نمایند».^۳ ایشان فرمودند:

... به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم که نعمتی که با

۱. همان، ج ۱۴، ص ۲۹۸.

۲. همان، ج ۱۹، ص ۴۸۶.

۳. همان، ج ۲۱، ص ۴۴۷.

برای امام خمینی مقولات
خارجی مثل امنیت، صلح،
جنگ و سیاست خارجی در
راستای حفظ نظام معنا می‌یابد؛
و بی‌راه نیست اگر بگوییم برای
امام تقریباً همه چیز در ارتباط با
«جمهوری اسلامی» معنا داشته
یا بی‌معنا می‌شود

جهاد عظیم خودتان و خون
جوانان برومندان به دست
آوردید همچون عزیزترین
امور قدرش را بدانید و از آن
حفاظت و پاسداری نمایید و
در راه آن که نعمتی عظیم
الهی و امانت بزرگ خداوندی
است، کوشش کنید و از

مشکلاتی که در این صراط مستقیم پیش می‌آید نهراسید که
ان تنصروالله ینصرکم و یثبت اقدامکم و در مشکلات دولت
جمهوری اسلامی با جان و دل شریک و در رفع آنها کوشا باشید
و دولت و مجلس را از خود بدانید و چون محبوبی گرامی از آن
نگهداری کنید...^۱

قبل از آنکه بر روی این عبارت که عبارات فراوانی مشابه آن می‌توان در کلام
امام جست، تأمل و درنگ کنیم به ذکر مسئله‌ای ساده اما اساسی می‌پردازیم؛ هر
فردی هر آنچه را که آفریده دوست می‌دارد و مایل به حفظ و نگهداری آن است.
در تأسیس و در تکوین نظام جمهوری اسلامی امام نقش بی‌بدیلی ایفا کرده است.
رابطه امام با نظام جمهوری اسلامی آنقدر تنگاتنگ و بی‌واسطه است که هر بار نام
یکی، نام دیگری را به ذهن متبادر می‌کند. به راحتی می‌توان تصور کرد و حتی به
تقویت آن پرداخت که امام خمینی به عنوان صانع نظام جمهوری اسلامی و تحت
تأثیر یک گرایش ذاتی بشری به حفظ و تداوم نظامی که با سختی‌های بسیار آن
را بنیاد گذارد و حفظ کرد، متمایل بود و تمایل داشت که آفریده خود را از گزند
حوادث مصون ببیند. رابطه مالک با مایملک خود رابطه‌ای جدی، عاطفی، مداوم
و در یک کلام بسیار تعیین‌کننده است. آیا امام خمینی در همین معنا همگان
را به حفظ نظام، نظام خود، دعوت می‌کرد؟ در وصیت‌نامه امام خمینی عباراتی
(و عبارات فراوان تری در مجموعه سخنان ثبت‌شده ایشان) وجود دارد که نشان
می‌دهد امام خمینی جمهوری اسلامی را در اساس خود یک ظهور می‌داند و نه





تأسیس و نه حاصل اراده انسانی، که حاصل اراده خداوندی؛ آن را نتیجه و عصاره زحمات و مشقات همه انبیاء الهی و رسول گرامی اسلام(ص) و نه شخص خود، می‌داند. از این‌روست که ایشان به نحوی بی‌پایان و لاینقطع بر این همانی اسلام و جمهوری اسلامی تکیه می‌کنند و مثلاً می‌گویند:

«... تکلیف است برای مسلمین که حفظ کنند اسلام را...»^۱

«... ابرقدرت‌ها بر ضد اسلام الان کمر بسته‌اند و قدرت‌های پوشالی دیگری هم همین‌طور...»^۲. در این عبارت منظور امام از «بر ضد اسلام»، بر ضد جمهوری اسلامی است.

«... مردم هم به طور شایسته حضور داشته باشند. مردم اگر حضور نداشته باشند و خدای نخواست لطمه‌ای به اسلام وارد بشود، مسئول هستند...»^۳

«... الان جمهوری اسلامی، یعنی اسلام؛ و این امانتی بزرگ است که باید از آن حفاظت کنید...»^۴ در موارد تقریباً بی‌شماری از این دست نیز «اسلام» همان «جمهوری اسلامی» است.

در آن عبارتی که پیش‌تر گفته شد، جمهوری اسلامی «یک امانت بزرگ خداوندی است»؛ هر چند که به سختی «با جهاد عظیم... و خون جوانان برومند» مردم ایران حاصل آمده باشد. بی‌دلیل نیست که امام خمینی بارها بر این موضوع تأکید کرد که «... این وظیفه اسلامی است که ما حفظ کنیم جمهوری اسلامی را...»^۵ یا «... حفظ این جمهوری اسلامی از اعظم فرایض است...»^۶. در عباراتی از این دست، نکته اساسی آن است که حفظ جمهوری اسلامی یک وظیفه «دینی» است، قبل از آنکه عقلی، ملی یا مبتنی بر منافع و اقتضانات عملی باشد. امام نمی‌گوید حفظ نظام ضروری است، می‌گوید تکلیف یا فریضه است. حفظ نظام از یک الزام عقلانی سخن می‌گوید اما فریضه بار کاملاً دینی دارد و «... تکلیف است برای مسلمین که حفظ کنند اسلام را...»^۷

۱. همان، ج ۱۸، ص ۴۲۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۸۶.

۴. همان، ج ۱۹، ص ۱۷۳.

۵. همان، ج ۲۰، ص ۵۶.

۶. همان، ج ۱۵، ص ۳۲۹.

۷. همان، ج ۱۸، ص ۴۲۸.

یک جمله مشهور ایشان آن است که «حفظ نظام از اوجب واجبات است» پس می‌توان پرسید که چرا حفظ نظام و تقویت آن، قبل از هر چیز تکلیفی شرعی است؟ در پاسخ، عباراتی از امام در دنباله، نقل مستقیم می‌شود که فراتر از یک پاسخ دم‌دستی و اولیه است و نشان می‌دهد معنی جمهوری اسلامی از نظر امام چیست و این جمهوری از کجا آمده و قرار است به کجا برود؛ دلایل اهمیت این نظام چیست، چرا حفظ آن حتی مثلاً از نماز و حج واجب‌تر است. بر مبنای این عبارات، از دیدگاه امام خمینی جمهوری اسلامی چکیده همه حقانیت انبیاء و اولیاء و حکایت‌گر هدف بعثت پیامبران است. امام در این عبارات به مردم ایران می‌گوید شما چه کرده‌اید و معنای انقلاب‌تان چیست. معنای دعوت امام به حفظ نظام از خلال همین عبارات که در انتهای وصیت‌نامه ایشان آمده است (و وصیت‌نامه ایشان هم تقریباً در انتهای حیات‌شان نگاشته شده) قابل درک است:

... یک مرتبه دیگر، در خاتمه این وصیت‌نامه، به ملت

شریف ایران وصیت می‌کنم که در جهان حجم تحمل زحمت‌ها و رنج‌ها و فداکاری‌ها و جان‌نثاری‌ها و محرومیت‌ها مناسب حجم بزرگی مقصود و ارزشمندی و علو رتبه آن است. آنچه که شما ملت شریف و مجاهد برای آن به‌پاخواستید و دنبال می‌کنید و برای آن جان و مال نثار کرده و می‌کنید والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصودی است و مقصودی است که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد؛ و آن مکتب الوهیت به معنی وسیع آن و ایده توحید با ابعاد رفیع آن است که اساس خلقت و غایت آن در پهناور وجود و در درجات و مراتب غیب و شهود است؛ و آن در مکتب محمدی - صلی‌الله علیه و آله و سلم - به تمام معنی و درجات و ابعاد متجلی شده؛ و کوشش تمام انبیای عظام - علیهم‌السلام - و اولیای معظم - سلام‌الله علیهم - برای تحقق آن بوده و راهیابی به کمال مطلق و جلال و جمال بی‌نهایت جز با آن میسر نگردد. آن است که خاکیان را بر ملکوتیان و برتر از آنان شرافت داده و آنچه برای خاکیان از سیر در آن حاصل می‌شود برای هیچ موجودی در سراسر خلقت در سر و عنل حاصل نشود.



شما ای ملت مجاهد، در زیر پرچمی می‌روید که در سراسر جهان مادی و معنوی در اهتزاز است، بیابید آن را یا نیابید، شما راهی را می‌روید که تنها راه تمام انبیاء- علیهم سلام‌الله- و یکتا راه سعادت مطلق است. در این انگیزه است که همه اولیاء شهادت را در راه آن به آغوش می‌کشند و مرگ سرخ را «حلی من العسل» می‌دانند؛ و جوانان شما در جبهه‌ها جرعه‌ای از آن را نوشیده و به وجد آمده‌اند و در مادران و خواهران و پدران و برادران آنان جلوه نموده...^۱

این عبارات امام بسیار کلیدی و در منشور امام درباره انقلاب اسلامی است. بر اساس این عبارات، جمهوری اسلامی نه محصول زمینه‌های از پیش موجود سیاسی- اجتماعی، نه حتی محصول عقیده به ضرورت‌های عقلی برای تأسیس حکومت که از تاریخ اسلام برمی‌آید و نه حاصل اجرای نظریات کهن فقهی در عرصه سیاست است؛ جمهوری اسلامی را باید با حقایق ازلی- عرفانی یا مشیت کلان الهی درک کرد. به یک تعبیر، جمهوری اسلامی نه در زمینه، که در زمانه قابل درک است و منظور از زمانه هم تاریخ یا تاریخ بشری نیست. معنای نظام جمهوری اسلامی بر طبق کلام امام خمینی از خلال یک تاریخ قدسی به درمی‌آید. از این رو حفظ جمهوری اسلامی، حفظ تمام تاریخ دین یا حفظ نتیجه تمام مساعی انبیاء است:

«... باید دنبالش باشیم که [حاصل] زحمات انبیاء(ع) را حفظ کنیم...»^۲ شاید بتوان نتیجه گرفت که گفتار یا خط کلامی «حفظ نظام»، دلیل ندارد، فلسفه دارد. در دنباله، یعنی در بخش انتهایی تر وصیت‌نامه، خواننده با این تناقض ظاهری مواجه می‌شود که تکلیف به حفظ نظام که شرایطی خطیر را به ذهن متبادر می‌کند، در عین حال، با گونه‌ای تضمین حیات نظام و آینده آن همراه است:

... و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم؛ و از خدای رحمن و رحیم می‌خواهم که عذرم را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد؛ و از ملت امیدوارم که عذرم را در کوتاهی‌ها و قصور و تقصیرها بپذیرند و با قدرت و تصمیم اراده به پیش روند

۱. همان، ج ۲۱، ص ۴۴۹.

۲. همان، ج ۱۹، ص ۵۶. (نزدیک به این مضمون)

جمهوری اسلامی نه محصول
زمینه‌های از پیش موجود سیاسی -
اجتماعی، نه حتی محصول عقیده
به ضرورت‌های عقلی برای تأسیس
حکومت که از تاریخ اسلام
برمی‌آید و نه حاصل اجرای
نظریات کهن فقهی در عرصه
سیاست است؛ جمهوری اسلامی
را باید با حقایق ازلی - عرفانی یا
مشیت کلان الهی درک کرد

و بدانند که با رفتن یک
خدمتگزار در سد آهنین
ملت خللی حاصل نخواهد
شد که خدمتگزاران بالا و
والا تر در خدمت‌اند و الله
نگهدار این ملت و مظلومان
جهان است...^۱

این تناقض بین بیم و امید و بین وضعیت
خطیر و ضمانت، هیچ‌گاه در آینده حل
نمی‌شود؛ یعنی این بحث باقی می‌ماند که

نهایتاً آیا آینده اسلام در دستان ماست یا در دستان خداوند؟ شاید بتوان گفت
که با انقلاب اسلامی، از نگاه امام خمینی نتیجه تاریخ دین و بعثت همه انبیاء در
دستان ما قرار گرفت، گرچه اصل آن در نزد خدا قرار دارد...

به هر حال، اصلاً نمی‌توان گفت منظور و خطاب امام از حفظ نظام، به مسئولین
است یا توده‌های مردم. امام خمینی با لحن عمیقی که خواننده یا شنونده را درگیر
خود می‌کند از ضرورت دینی حفظ نظام سخن می‌گویند. همه طبقات از صدر
تا ذیل طرف خطاب امام خمینی برای حفظ نظام قرار می‌گیرند و برخی اوقات
احساس می‌شود که امام درباره طبقات عالیه اجتماع با حساسیت بیشتری سخن
می‌گویند. از آن جمله است درباره روحانیت:

... من تذکراتی دارم که باید به شما آقایان عرض کنم. ما
باید آینده را در نظر بگیریم و این گونه فکر نکنیم که وضع
فعلی مان بگذرد آینده هر چه باشد، باشد. ما مکلفیم تا علاوه بر
این که وضع فعلی را حفظ کنیم، نگرهبان آینده نظام و اسلام
باشیم. ما باید پایه‌گذار خوب آینده باشیم. از موضوعاتی که
باید در فکر آینده‌اش باشیم، وضع روحانیت است، وضع درسی
روحانیت است. در مورد وضع درسی آنچه پرسیدم، گفته‌اند
خوب است. البته خوب داریم تا خوب، یک موقعی خوب است



که صاحب جواهر و شیخ مرتضی تربیت می‌شود و یک موقعی خوب است که ماها به وجود می‌آییم، بین این دو خیلی فاصله است. برای این که افرادی مثل صاحب جواهر تربیت شود باید دسته بسیاری ممحض بر تحصیل شوند، خود را مهیا کنند تا فقه را به صورت قدیم تحصیل نمایند.

مسئله دیگر، مسئله تشریفات حوزه‌های روحانیت است که دارد زیاد می‌شود. وقتی تشریفات زیاد شد، محتوا کنار می‌رود. وقتی ساختمان‌ها و ماشین‌ها و دم و دستگاه‌ها زیاد شود، موجب می‌شود بنیه فقهی اسلام صدمه ببیند، یعنی با این بساط‌ها نمی‌شود شیخ مرتضی و صاحب جواهر تحویل جامعه داد. این موجب نگرانی است و واقعاً نمی‌دانم با این وضع چه کنم. این تشریفات اسباب آن می‌شود که روحانیت شکست بخورد. زندگی صاحب جواهر را با زندگی روحانیون امروز که بسنجیم، خوب می‌فهمیم که چه ضربه‌ای به دست خودمان به خودمان می‌زنیم. یک قصه هم قصه بعضی ائمه جمعه و بعضی از علمای بلاد است که با دخالت‌های بی‌مورد خود در امور دولت، اسباب این می‌شوند که مردم از آنها کنار گیرند. اگر مردم از روحانیون کنار گیرند، موجب می‌شود که روحانیون شکست بخورند و اگر روحانیون شکست بخورند، جمهوری اسلامی شکست می‌خورد. این مطلب را بارها گفته‌ام که روحانیون باید وضعی ارشادی داشته باشند، نه این که بخواهند حکومت کنند. کاری نباید بکنیم که مردم بگویند اینها دستشان به جایی نمی‌رسید، حالا که رسید دیدید این طور شدند. استبداد دینی خود تهمتی است که از کنارش نباید گذشت. رادیوها مرتب از آن سخن می‌گویند و ما را به خودکامگی متهم می‌کنند. روحانیون نباید کاری کنند که شاهد دست دشمن بدهند. دخالت ما باید نهی از منکر و امر به معروف باشد، و الا به استاندار بگوییم تو باید این کار را بکنی، و الا بگوییم از این جا برو، این اولاً تضعیف دولت است و از آن گذشته موجب می‌شود که مردم از روحانیون متنفر شوند.

این موضوعات را باید کاملاً در نظر داشته باشیم...^۱
 ضرورت حفظ نظام علاوه بر آنکه شامل عالی‌ترین طبقات و قشرها در نظام جمهوری اسلامی - به نحوی که دیدیم - می‌شود، شامل نزدیک‌ترین شخصیت‌ها و حساس‌ترین مقامات نیز می‌شود. امام خمینی در نامه‌ای خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و وزرای دولت در تاریخ ۶۸/۱/۲۶ پیرامون مسئله مرحوم منتظری چنین نوشتند:

خدمت فرزندان عزیز، نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و وزراء محترم دامت افاضاتهم با سلام شنیدم در جریان امر حضرت آقای منتظری نیستید و نمی‌دانید قضیه از چه قرار است. همین قدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه‌ها و پیغام‌ها تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدین‌جا ختم نگردد ولی متأسفانه موفق نشد. از طرف دیگر وظیفه شرعی اقتضا می‌کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیرد، لذا با دلی پر خون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام و اسلام کنار گذاشتم.

انشاءالله خواهران و برادران در آینده تا اندازه‌ای روشن خواهند شد. سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی‌بردار نیست و در صورت تخطی، هر کس در هر موقعیت بلافاصله به مردم معرفی خواهد شد.^۲

اما فراتر از همه اینها، حفظ نظام جمهوری اسلامی شرط انسانیت ماست:

... الحمدلله خوب در صحنه هستند مردم، خوباند خیلی، بسیار خوباند، لکن باید باقی بمانند در صحنه، اگر بخواهند یک زندگی شرافتمندانه داشته باشند، یعنی آدم باشند. ما را آدم حساب نمی‌کردند قبلاً. ما را مثل سایر چیزها حساب می‌کردند. که یک کالایی بودیم دست آنها که - برایمان - این به آن می‌فروخت، آن به آن می‌فروخت و چه می‌کرد، ما اینطوری

۱. همان، ج ۱۹، ص ۴۳-۴۲.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۳۷۷.



بودیم...^۱

نتیجه فلسفی کلام امام این است: ما با قیام خود، با ظهور اراده جدیدمان، با طرح انقلابی فضایل نهفته‌مان حضوری دوباره در جهان پیدا کردیم. آدمیت ما وابسته به حضور جدیدمان در جهان است، وابسته به ظهور تعالی یافته مجدد من در محیط پیرامونم. تا قبل از آن، تا قبل از انقلاب، من فقط موجود بودم. آدمیت من حقیرانه، ارگانیک، طبیعی و غریزی بود. ما با انقلاب به نهایت انسانیت‌مان رسیدیم.^۲

به طور کلی، به نظر می‌رسد فریضه یا ضرورت عمومی حفظ نظام، ضرورتی آن‌چنان گسترده است که از حفظ خود نظام توسط مردم ایران فراتر می‌رود. بیاناتی از امام روشن می‌دارد که ایشان جمهوری اسلامی و اهمیت حفظ آن را در متنی جهانی می‌بیند و تلقی می‌کند:

... تکلیف مال یک نفر دو نفر نیست، آحاد مردم یکی یکی شان تکلیف دارند برای حفظ جمهوری اسلامی، یک واجب عینی، اهم مسائل واجبات دنیا، اهم است، از نماز اهمیتش بیشتر است، برای این که این حفظ اسلام است، نماز فرع اسلام است. این تکلیف برای همه ماست، هیچ فرقی ما بین ترک و فارس و - عرض می‌کنم که - کجا و کجایی ندارد، سیستانی و بلوچستانی و اینها. و این تکلیف برای همه دنیاست. حفظ دین حق، یک حکمی است برای همه دنیا، در رأس واجبات برای همه دنیا واقع شده، منتها غیر مسلمین چون اعتقاد به اسلام ندارند می‌گویند خوب، اسلام واجب کرده، به ما چه، اما مسلمین که اعتقاد دارند. آن مسلمی که در آفریقا است، حفظ جمهوری اسلامی برایش واجب است؛ برای این که از اینجا ممکن است که - یعنی انشاءالله خواهد شد - انعکاسش در همه جا خواهد شد و شده است الان...^۳

۱. همان.

۲. برای مطالعه بیشتر رک: سید جواد طاهایی، *درآمدی بر مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۷، ص ۳۲۰-۳۱۰.

۳. *صحیفه امام*، ج ۱۹، ص ۴۸۷-۴۸۶.

منظور امام از تأکيدات
پيای شان بر حفظ نظام،
حفظ پويش انقلابی و
تعهد به استمرار
آرمان‌های اسلامی جهانی
نظام جمهوری اسلامی
است

نهایتاً، منظور امام از تأکيدات پيای شان بر حفظ
نظام، حفظ پويش انقلابی و تعهد به استمرار آرمان‌های
اسلامی جهانی نظام جمهوری اسلامی است. اما مجدداً
حفظ همه آرمان‌ها و رسالت‌های نظام جمهوری اسلامی،
همانا منوط به حفظ نظام جمهوری اسلامی است. نظام
جمهوری اسلامی باید حفظ شود اما نه برای خودش.
حفظ نظام برای خود نظام به عنوان یک دولت نیست،

بلکه نظام به دليل محتواها، ذات و جهت‌گیری‌های اساسی که در آن مندرج
است، بایستی حفظ و تقویت شود. نتیجه ناگزیر این سخن آن است که جمهوری
اسلامی، در واقع جمهوری انقلاب اسلامی است زیرا ایده‌های اساسی و محتویات
خود را از آن به وام گرفته است. انقلاب ایران نه به خاطر نتایجش که به خاطر
خودش تابناک و عظیم است:

... و- بحمدالله- این انقلابی که در ایران پیدا شد که من
این انقلاب را خیلی به آن خوشبین هستم، نه از این باب که
محمدرضا را شکست داد، این هم زیاد بود؛ خیلی عظیم بود؛ و
نه از این باب که غرب و شرق را شکست داد؛ از این باب که یک
انقلاب انسانی پیدا شد؛ خودشان را شناختند...^۱

پس ضرورت حفظ نظام از جایی خارج از سازمان نظام می‌آید. در واقع این
ضرورت از درون تجربه مردمی یا توده‌ای انقلاب اسلامی و درست‌تر، معنایی که
امام برای آن قائل هستند، به در می‌آید.

اینک زمان آن است که بررسی کنیم از یک جمهوری مقدس و آرمانگرا-
آن سان که امام خمینی در نظر داشته است- چه سیاست خارجی و چه تصورات
امنیتی‌ای برمی‌خیزد؟ ابتدا این حقیقت ساده را به خود یادآور شویم که ایده‌ها،
تفکرات، فلسفه‌ها و نیز شخصیت‌ها سیاست خارجی ندارند، دولت‌ها سیاست
خارجی دارند. بنابراین پرسش درست‌تر این است که سیاست خارجی و امنیتی
دولت امام خمینی چگونه است؟ به عبارت دیگر ابتدا باید به برداشتی پایه از ایده
دولت در نزد امام خمینی برسیم.

۱. همان، ج ۹، ص ۴۰۲.





نظریه امام خمینی درباره دولت

برداشت و درک امام خمینی از دولت یا نظریه خمینیستی دولت، بسیار ساده در جوابیه ایشان به نامه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت کشور در شانزدهم دی‌ماه ۱۳۶۶ چکیده و خلاصه شده است. این، نامه‌ای کوتاه اما بسیار قابل تفسیر و تأمل، هم درباره نهاد عمومی دولت و هم درباره نهاد دولت اسلامی است که به طرز عجیبی هنوز مورد امعان نظر قرار نگرفته؛ گرچه بسیار مورد اشاره قرار گرفته است! ابتدا به بخش اصلی این نامه اشاره کرده و سپس به توسعه عقلی مفاهیم مندرج در آن می‌پردازیم.

امام در این نامه فرمودند: حکومت به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم واگذار شده و اهم احکام الهی است... بر جمیع احکام شرعی الهیه تقدم دارد [و چنین نیست که] حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیار است... اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی‌الله علیه و آله و سلم یک پدیده بی‌معنی و محتوا باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد؛ مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعی نیست، نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غیر دو، سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است [بنا به تفسیر اختیار دولت در چارچوب احکام فرعی الهیه، از حیثه قدرت دولت خارج می‌شود]... حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرر باشد در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا

امام تصریح می کند که
حاکمیت بر نهاد دولت
یا حاکمیت سیاسی،
شعبه‌ای از ولایت
مطلقه رسول اکرم بر
امور جهان یا ولایت
ایشان در جهان است و
از این رو از احکام
اولیه اسلام است

غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن،
مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از
حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف
صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند.

آنچه گفته شده است تاکنون و یا گفته می شود، ناشی
از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده
است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن
اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می کنم که

فرضاً چنین باشد این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است...^۱
در سطح نظری، عبارات کلیدی منقول از امام به ما پاسخ می دهد که از نظر
بنیادگذار جمهوری اسلامی، نهاد دولت در سطح جهان به طور کلی از کجا می آید
و ریشه و منشأ آن در چیست. امام تصریح می کند که حاکمیت بر نهاد دولت یا
حاکمیت سیاسی، شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول اکرم بر امور جهان یا ولایت
ایشان در جهان است و از این رو از احکام اولیه اسلام است. در معنای اولیه بودن،
بدیهی بودن و اساسی بودن نهفته است. دولت بخش مهمی از ولایت مطلقه‌ای
است که از جانب خداوند به نبی اکرم (ص) واگذار شده است. دولت صرف نظر از
مصادیق آن در هر جای جهان، در اصل یا در ذات خود و به صورت تیپ ایده‌آل،
همچون مهم‌ترین قضای الهی و حکم خداوندی است و از این رو بر همه احکام
الهی دیگر تقدم دارد و آنها را فرعی و دارای تقدم بعدی می سازد. در عین حال،
با وجود آنکه «دولت» مهم‌ترین حکم الهی است، هیچ دولت کنونی در جهان در
تطابق با منشأ الهی خود قرار ندارد و از این رو دارای حقانیت الهی نیست. اما در
مقابل دولت اسلامی (ولایت مطلقه فقیه) اصلی ترین جلوه قدرت الهی بر روی
زمین است؛ نماینده آن، حکایتگر و نشانگر آن و هدایت‌گر به سوی آن است. این،
جنبه عمومی، قدیمی و کم‌اهمیت مسئله است که بسیار به آن پرداخته شده است،
اما مسئله خاص، جدید و پر اهمیت، مطلقگی دولت اسلامی است. امام از موضعی
دینی و متألّهانه به ضرورت و ناگزیری حاکمیت می رسد. از نظر امام دولت اسلامی
به خودی خود، از پیش و لذاته دارای قدرت تامه و فائقه است و بنابر این نیازی

۱. رک: صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۲-۴۵۱.





به تفویض قدرت ندارد. عرض حکومت یا رایه قدرت سیاسی به نبی اسلام(ص) از این رو بی معنی و بی محتواست که حاکمیت و ولایت مطلقه به نبی مکرم پیشاپیش تفویض شده است. از آن سو، باور به محدودیت حکومت اسلامی «ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه» الهی است؛ این نکته‌ای اساسی است. اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهی نیست بلکه بر عکس احکام الهی در چارچوب اختیار حکومت اسلامی جاری است. استدلال امام خمینی این است که اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهی باشد، آن وقت تفویض ولایت مطلقه به پیامبر(ص) بی معنی خواهد بود؛ زیرا در این صورت ولایت مطلقه پیامبر بر امور، تابع احکام فرعی خواهد بود؛ احکامی که خود در آخرین تحلیل، محصول اعمال ولایت مطلقه پیامبر(ص) است. نامعقول و متناقض است که ولایت مطلقه پیامبر محدود و نسبی باشد. احتمالاً و تا حدی، از نظر امام دولت اساس دیگر احکام الهی و زمینه‌ای است که در متن آن این احکام جاری می‌شوند یا می‌توانند جاری شوند. مطلقیت دولت از همین جا زاییده می‌شود؛ مطلقیتی که مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج واقع می‌گردد. مطلقیت دولت اسلامی چون از مطلقگی ولایت رسول‌الله(ص) بر امور ناشی می‌شود، می‌تواند به نام ولایت، قراردادهای قانونی و حقوقی خود با مردم را اگر لازم بداند نقض کند. پس دولت اسلامی بالاتر از قانون و قانون اساسی است؛ توسط قانون محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند قانون را محدود، اصلاح، معوق و حتی نقض کند؛ می‌تواند جریان معمول امور را - چه دینی و چه عرفی - تا زمانی که جریان آن امور را مخالف اسلام تلقی نکند، متوقف سازد. مطلقیت دولت، ریشه‌ای کهن و عقلی در تاریخ اسلام دارد اما جلوه‌ای جدید و بی‌سابقه در تفکر اسلامی جدید در دوران مدرن یافته است. امام خمینی گرچه هیچ‌گاه اعلام نکرده است، اما به طور بالقوه موضعی انقلابی و نفی‌گرایانه نسبت به تاریخ اجتماعی و فرهنگی اسلام پس از حکومت حضرت علی(ع) دارد و معتقد است که به خاطر نبود دولت اسلامی، احکام اسلامی تقریباً هیچ‌گاه مجال ظهور در اجتماع مسلمین نداشته‌اند. در سطح انتزاعی‌تر، به تفکیک از جامعه عرفای اسلامی، جامعه اسلامی هیچ‌گاه وجود نداشته است زیرا سازمانی سیاسی وجود نداشته است که تعهد عقیدتی به اجرای آن احکام داشته باشد و تازه این زمان با دولت اسلامی، همه چیز در موقعیت آغاز قرار می‌گیرد. از نظر امام، اسلام با تأسیس دولت، مجال ظهور می‌یابد؛ همچنان که زمانی با حکومت

حاکمیت چند صد ساله مفروضات یهودانه لیبرالی بر تفکر سیاسی اروپا و جهان که طی آن شرط سلامت و کارآیی دولت محدودیت آن است و اینکه دامنه قدرت دولت هر چه محدودتر، آن از فساد دورتر، نهایتاً در این زمان به یک مانع اصلی در درک اساسی نهاد دولت، به عنوان نهاد نهادها بدل شده است

نبی اکرم و حضرت امیر چنین شده است. در این جا نکته اساسی آن است که مطلقگی ولی فقیه (یا مقام عالی حاکمیت)، مطلقگی ولی فقیه در «نظام جمهوری اسلامی» است و نه لزوماً مطلقیت هر ولی فقیهی در گذشته یا در آینده.

تصور ولایت الهی در تفکر دینی گسترش‌یابنده‌تر از هر تصویری است. پیروان کانت بیشتر تذکر داده بودند که درک یک تفکر، مستلزم فراروی از آن است. نمی‌توان ولایت الهی را درک کرد اما آن را توسعه نداد و محدود نگاه داشت. ولایت الهی، ولایت الهی نیست مگر آنکه ممکن باشد توسط نمایندگان خداوند بر

روی زمین عملاً جریان یابد و سؤال این است که اصلی‌ترین عرصه این جریان‌یابی چیست؟ بی‌تردید عرصه سیاست و دولت؛ اگر غیر از این باشد یعنی اگر جریان‌یابی سیاسی یا عمومی نداشته باشد، تصور ولایت الهی بی‌معناست. راهیابی جدید امام(س) این است که حاکمیت خداوند بر جهان بی‌معناست مگر آنکه ممکن باشد به خلق سیاسی از جنس خود بینجامد. پس حکومت اسلامی، تصویری بدیهی و نتیجه طبیعی باور به خداوند و حاکم دانستن اوست. دولت دینی نتیجه طبیعی، بدیهی و ناگزیر باور به صفات خداوندی است. جمهوری اسلامی یک محصول و ادامه طبیعی و عقلی عقیده به خداوند یگانه است. تصور خداوند، عقلاً به تصدیق فضا یا نظامی از خلقت یا صفات خداوندی منجر می‌شود.

پرسش اساسی آن است که چرا این راهیابی ساده، اینکه از تصور ولایت مطلقه نبوی تا تصدیق ضرورت تأسیس یک دولت اسلامی مطابق آن، فاصله منطقی کمی وجود دارد، تاکنون مغفول مانده است؟

حاکمیت چندصدساله مفروضات یهودانه لیبرالی بر تفکر سیاسی اروپا و جهان که طی آن شرط سلامت و کارآیی دولت محدودیت آن است و اینکه دامنه قدرت دولت هر چه محدودتر، آن از فساد دورتر، نهایتاً در این زمان به یک مانع اصلی در درک اساسی نهاد دولت، به عنوان نهاد نهادها بدل شده است. تقریباً همه ارزش‌های سیاسی مدرن همچون کنترل و توازن، تفکیک قوا، پارلمانتاریسم، آزادی و آزادی‌های فردی، حقوق بشر، جامعه مدنی، نظریه حقوق طبیعی و بسیاری

مفاهیم و ارزش‌های فلسفی دیگر، نهایتاً و اساساً در حالت یک هراس دکترینی از امکان خطرناک بودن قدرت مطلقه پادشاه ایجاد و تقویت شده‌اند. لیبرال‌ها به گفته آدورنو، این مفاهیم و در رأس آنها آزادی را از قرن هفدهم به بعد به مایه اصلی تفکر فلسفی بشر بدل کردند و اینک طبیعی است که ما در چارچوب همین مفاهیم و ارزش‌ها بیندیشیم و قضاوت کنیم. لیبرال‌ها با گسترانیدن فرض‌های اتمیستی‌شان، باعث شدند به نفع ایده آزادی، ایده دولت به مدت یکصد سال به محاق فراموشی رود (قضاوت آنتونی گیدنز). اما امام خمینی در واقع یک‌تنه علیه این مفروضات عالم‌گیر و فرضیه‌های بنیادین لیبرالی برخاست و این سخن فراموش شده «دموند برک» فیلسوف ایرلندی (۹۷-۱۷۲۹) را حیات دوباره بخشید که هیچ چیز مانند پادشاه [حاکمیت] ضعیف، سرکوبگر و ستمگر از کار در نمی‌آید؛ رهیافتی کلیدی که نقطه مقابل این فرض لیبرالی قرار می‌گیرد که دولت هر چه محدودتر، مطلوب‌تر.

غفلت نظری لیبرال‌ها از نهاد دولت علاوه بر آنکه در سراسر قرن بیستم قدرتمندانه تداوم یافت، دیگر عرصه‌های نظری و خاصه تفکرات سوسیالیستی را نیز در این خصوص با خود هم‌آوا ساخت. پل ریکور متأله فرانسوی (۲۰۰۵-۱۹۱۳) گفته بود: کم بوده‌اند کسانی که به اندازه مارکسیست‌های بزرگ (مارکس و انگلس) دولت را دست‌کم بگیرند و خفیف کنند. تضعیف ایده دولت توسط سنت‌های لیبرالی و سوسیالیستی در حالی است که از نظر برخی صاحب‌نظران محافظه‌کار و از جمله ژوزف دومستر متفکر و دولت‌مرد فرانسوی (۱۸۲۱-۱۷۵۳)، قدرت جنبه‌ای الهی دارد زیرا سرچشمه زندگی و عمل است و عامل برتر توسعه بشریت. این سخن را برتران بدیع بدین صورت تصریح می‌کند که پیشرفت تمدن، همدوش پیشرفت تمرکزگرایی [توسعه دولت] است؛ به نحوی طنزآمیز همین نهاد مغفول و سرسری گرفته‌شده در تاریخ تفکر مدرن یا در تفکرات لیبرالی و سوسیالیستی، خود حدود ۴۰۰ سال است که نیروی عملی پویش مدرنیته در غرب محسوب می‌شود.

آنچه به کوتاهی رفت، اگر توسعه یابد، مؤید این رهیافت عمیق‌تر کارل یاسپرس خواهد بود که «دولت اراده انسان است برای شکل‌دهی تقدیر خود؛ چیزی که هیچ وقت برای او به عنوان فرد به صورت محض و ناب وجود ندارد بلکه در اجتماعی وجود دارد که از توالی و تعاقب نسل‌ها پدید آمده و صورت یافته است... با برآمدن

مفهوم دولت، انسان از نیروی قاهره‌ای آگاهی می‌یابد که هر روز به طور پیوسته و مداوم، وجود و حرکت اشیاء را معین می‌کند و برای آنها تصمیم می‌گیرد... لحظه ظهور دولت لحظه آگاهی انسان به فرهنگ و به اجتماع پیرامون خود است.»

جالب است که با ظهور امام خمینی و انقلاب اسلامی، جوامع علمی شاهد رونق و احیای مباحث مربوط به دولت و انتقادات از فرضیات لیبرالی علیه دولت در اروپا، از نیمه اول دهه هشتاد و سراسر دهه نود شدند. توجه به تعیین‌کنندگی و اولویت نهاد دولت، به شهادت خانم اسکاچپول، در تمام سال‌های دهه ۲۰۰۰ میلادی نیز در تداوم بوده است. احتمالاً ایده ولایت مطلقه امام خمینی موجب جلب توجهاتی در سطح جهانی به نهاد دولت شده است.

نتایج سیاست خارجی

دولت دینی مورد نظر امام(س) بدان‌گونه که توصیف شد، در عرصه سیاست خارجی به چه نتایجی می‌رسد و چه ابعاد و جلوه‌هایی می‌یابد؟ در پاسخ باید گفت این دولت بیشتر و مقدم‌تر بر هر چیز، به دلیل دینی بودنش باید همواره دغدغه دینی بودنش در عرصه‌های خارجی را داشته باشد و باید همواره نگران حقانیت آسمانی خود باشد و اینکه با رفتارهایش به این داعیه اساسی آسیبی نرسد. دولت اسلامی لامحاله در پی اثبات حقانیت دینی خود است. اما مگر اثبات این حقانیت، بدون اثبات صلاحیت‌های عقلانی و رفتاری ممکن است؟ ممکن نیست دولتی که مدعی نمایندگی خداوند است، به برتری‌طلبی برای خود و تحقیر برادران مسلمان خود در منطقه بپردازد و بر این اساس به اقدام‌هایی روی آورد که توجیه اخلاقی و دینی آن به سختی ممکن باشد (وضعیتی که متأسفانه در دوره‌هایی کمابیش احساس شد)؛ دولت برتری‌طلب، دولتی اخلاقی نیست و بنابر این دینی نیست. پس، راهیابی خمینیستی در سیاست خارجی، با ناسیونالیسم یا دستکم با فلسفه و اندیشه آن (اگر از دولت‌های ملی که واقعیت‌هایی ناگزیرند، در گذریم)، نه مخالف که معاند است و آن را ضد خود می‌انگارد:

... شما اسلام‌شناسان نباید دفاع از حق مسلمین بکنید؟
دیوار دور اسلام می‌کشید؟... مسلمین معنایش نیست ایرانی،
مسلمین. کسی که یک مسلمی فریاد زد که به داد ما برسید و
نرود سراغش، فکر او نباشد، این مسلم نیست؛ این انحراف است،





ملتفت نیستید شماها، این انحراف است از اسلام. این بی توجهی است به مقاصد اسلام. اسلام برای ایران نیامده، اسلام برای عالم آمده...^۱

ناسیونالیسم نقطه مقابل سیاست برادری است که همزمان اساس یا فکر بنیادی سیاست خارجی امام خمینی و همچنین آرمان نهایی ایشان در سیاست خارجی است. این سیاست خارجی، از برابری خواهی فراتر می‌رود و به مرحله برادری خواهی با هدف یک رهسپاری دسته‌جمعی ملت‌های مسلمان برای تغییر نظام جهانی می‌رسد:

... من به صراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران با تمام وجود برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکنند...^۲

از نظر امام برادری و محبت مبنای دولت اسلامی است:

من امیدوارم که این نقطه عطف تاریخی که از ایران پیدا شده است به همه ممالک اسلامی، بلکه به همه مستضعفان جهان، پرتوافکن باشد و من امیدوارم که شما جوان‌ها، شما عزیزان، ببینید که یک دولت اسلامی که مبنایش بر برادری است، نه بر حاکم و محکومی، شماها ادراک کنید و ببینید یک حکومتی که مبنایش بر محبت است؛ مبنایش بر اخوت است؛ مبنایش بر این نیست که یکی بالا باشد و یکی پایین؛ مبنایش این نیست که طبقه‌ای باشد فوق طبقه دیگر؛ شماها ببینید آن را...^۳

نتیجه دیگر اینکه امام نه فقط معنای ملی دولت که معنایی ایدئولوژیک است (مشهور به دولت ملی) را نمی‌پذیرد، بلکه حتی به خود واقعیت دولت هم اکتفا نمی‌ورزد؛ با وجود آنکه تأسیس آن را ضروری می‌داند. اگر عبارات امام درباره

۱. همان، ج ۱۹، ص ۲۳۰.

۲. همان، ج ۲۱، ص ۹۱.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۳۵۳.

«حزب مستضعفین» مطالعه شود به سهولت می‌توان به این نتیجه رسید که صرف تأسیس نهاد دولت یا دسترسی به آن، امام را قانع نمی‌سازد و اهداف ایشان به دلیل جهانی بودن، فراتر از نهاد دولت می‌رود.^۱

نتیجه دیگری که از نظریه خمینیستی دولت در عرصه سیاست خارجی به دست می‌آید آن است که رهیافت سیاست خارجی این دولت ابتداً جهان‌گرایانه نیست، بلکه منطقه‌گرایانه (یا ناظر بر مناطق اسلامی) است؛ تمرکز بر منطقه اسلامی یا مناطق اسلامی و سپس بر جهان است نه ابتداً بر جهان و جهان‌گرایی و سپس بر منطقه. سیاست خارجی امام خمینی گرچه گرایش‌ها و تفکراتی انتقادی در امور جهانی دارد، اما ابتداً و مقدمتاً نیروی خود را صرف مبارزات جهانی نمی‌کند، بلکه «عمل» سیاست خارجی دولت امام خمینی، معطوف به ملت‌های مسلمان و همسایگان آن است.

دیگر آنکه این دولت تحرک فراوانی را در عرصه‌های خارجی خود لازم می‌آورد و ایجاب می‌کند. دولت امام خمینی امواج وسیعی از مخالفت‌ها و موافقت‌ها، تفکرات، اقدامات، موضع‌گیری، گسست‌ها و پیوندها را موجب می‌شود و این یعنی ضرورت یک دستگاه دیپلماسی سرزنده با حوزه‌های گسترده از ابتکارات و رفتارها. به علاوه این سیاست خارجی به ناچار درگیر قضاوت‌ها و ارزیابی‌های اخلاقی می‌شود و ضرورتاً باید برخی رفتارها را ستایش (نه فقط تأیید) و برخی دیگر را مذمت (نه صرفاً رد) نماید. یک دولت اخلاقی، به ناچار درگیر یک سیاست خارجی اخلاقی نیز می‌شود. در عین حال این سیاست خارجی، به دلیل داعیه‌های جهانی و انسانی خود که هر دو مقولاتی عمومی‌اند، نمی‌تواند تا ابد با گزینش‌های خاص به سر کند؛ یعنی به عنوان سیاست خارجی یک دولت، نمی‌تواند بین ملت‌ها و دولت‌ها یکی را تماماً برگزیند و دیگری را تا ابد فرو گذارد. چنین انتخابی با رسالت‌مآبی جهانی انقلاب و جمهوری اسلامی نیز چندان مطابق نیست. از این رو امام خمینی - و به دنبال ایشان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای - دولت و ملت‌ها را با هم مورد خطاب قرار می‌دهند؛ هر دو رهبر، نمی‌خواهند که فقط ملت‌ها پیش‌برنده فرآیند تغییر باشند؛ مطلوب آنها هماهنگی دولت‌ها نیز است. امام می‌گویند ما می‌خواهیم بین ملت و دولت‌ها آشتی بدهیم؛ یک آشتی پیشروانه و رو به جلو:

۱. همان، ج ۹، ص ۲۸۰.





... در کجای دنیا سراغ دارید که ملت آن چنان در خدمت... دولت اسلامی باشد که هر وقت غائله‌ای پیش بیاید خود ملت پیشقدم باشد و پشتیبانی کند؟ ما که می‌گوییم انقلابمان را می‌خواهیم صادر کنیم... می‌خواهیم یک همچو وضعیتی پیش بیاوریم که دولت یک دولت زورگوی جبار آدمکش - امثال ذلک - نباشد و ملت یک ملتی نباشد که دشمن با دولت است. ما می‌خواهیم بین ملت‌ها و دولت‌ها آشتی بدهیم. دولت‌ها اگر توجه نکنند و یا مطالعه کنند وضع ایران را و ببینند ملت ایران با دولت چه وضعی دارد، گمان ندارم که آنها تحت تأثیر واقع نشوند...^۱

هدف امام ایجاد بی‌ثباتی در داخل کشورهای اسلامی و تحت ستم نیست و «همه کشورها باید در محل خودشان باشند.» هدف امام بی‌ثباتی در نظم ظالمانه بین‌المللی است. در این مسیر، ایده‌آل آن است که دولت‌ها با ملت‌هایشان هم‌مسیر شوند نه آنکه خودشان اسیر اغتشاش و بی‌ثباتی گردند:

... اینکه می‌گوییم باید انقلاب ما به همه جا صادر بشود، این معنی غلط را از او برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم. ما همه کشورهای مسلمین را از خودمان می‌دانیم. همه کشورها باید در محل خودشان باشند. ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران واقع شد و خودشان از ابرقدرت‌ها فاصله گرفتند و دادند و دست آنها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همه ملت‌ها و در همه دولت‌ها بشود. آرزوی ما این است. معنی صدور انقلاب ما این است که همه ملت‌ها بیدار بشوند و همه دولت‌ها بیدار بشوند و خودشان را از این گرفتاری که دارند و از این تحت سلطه بودنی که هستند و از اینکه همه مخازن آنها دارد به باد می‌رود و خودشان به نحو فقر زندگی می‌کنند نجات بدهد...^۲

با همه این تفاسیر نمی‌توان کتمان کرد که امام(س) در آرزوی ظهور یک دولت

۱. همان، ج ۱۳، ص ۹۶-۹۵.

۲. همان، ص ۲۸۱.

واحد جهانی، احتمالاً دولت امام زمان (عج) است که متشکل از «جمهوری‌های آزاد و مستقل» است:

... از هیاهوی تبلیغاتی ابرقدرت‌ها و عمال سرسپرده آنان نترسید؛ و حکام جنایت‌کار که دسترنج شما را به دشمنان شما و اسلام عزیز تسلیم می‌کنند از کشور خود برانید؛ و خود و طبقات خدمتگزار متعهد، زمام امور را به دست گیرید و همه در زیر پرچم پرافتخار اسلام مجتمع و با دشمنان اسلام و محرومان جهان به دفاع برخیزید؛ و به سوی یک دولت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مستقل به پیش روید که با تحقق آن، همه مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشاند و همه مستضعفان را به امامت و وراثت ارض خواهید رساند. به امید آن روز که خداوند تعالی وعده فرموده است...^۱

با وجود این، سیره عملی و سیاست امام عملاً نشان داد آرمان بزرگ دولت واحد اسلامی تا هر زمان که لازم باشد- و زمان آن را میزان قدرت دولت اسلامی تعیین خواهد کرد- می‌تواند به نفع ضرورت‌های فوری‌تر به تعویق بیفتد. «یک دولت اسلامی»، آرمانی عقیدتی است نه برنامه‌ای سیاسی. این دولت، دولت جهانی چنان که امام (س) در عبارت مذکور تصریح کرده، یک وعده الهی است و بنابراین به آینده‌ای نامشخص و نامعین مربوط است و ربط مستقیمی به یک دولت اسلامی که در این زمان مجبور است در قالب یک واحد ملت- کشوری عمل کند، ندارد.

اما سیاست خارجی دولت امام خمینی که ابتدأً و اساساً در سطح جهان در پی اثبات حقانیت خداوندی خود است، به چه نتایجی در عرصه سیاست جهانی منجر می‌شود؟ اگر منظور از سیاست جهانی، سیاست در سرزمین‌های مسیحی، اسلامی و یهودی باشد، سیاست خارجی دولت امام خمینی به خلق یک سیاست جهانی کمابیش دینی منجر می‌شود. این از آن روست که این سیاست خارجی سیاست‌های خارجی دیگر را به سوی بازتعریف ایده‌های بنیادگذار خود سوق می‌دهد؛ گفتمان حقانیت، فراگیر می‌شود [همچنان که تا حدی چنین شده است] و در این راه،

۱. همان، ج ۲۱، ص ۴۴۸.



سیاست خارجی امام خمینی
 گرچه گرایش‌ها و تفکراتی
 انتقادی در امور جهانی دارد،
 اما ابتدا و مقدمتاً نیروی خود
 را صرف مبارزات جهانی
 نمی‌کند، بلکه «عمل» سیاست
 خارجی دولت امام خمینی،
 معطوف به ملت‌های مسلمان
 و همسایگان آن است

ایده‌ها و فلسفه‌ها، روایت‌های دینی و بازتفسیر
 ارزش‌های کهن رونقی دوباره می‌یابند که تا حدی
 یافته‌اند. این روند در صورت گسترش خود به آنجا
 می‌رسد که سیاست جهانی (صرف‌نظر از جهان‌های
 هندی-چینی) باید عرصه تعامل و تعارض روایت‌های
 دینی با یکدیگر و مجامله‌های این دولت‌ها پیرامون
 حقانیت دینی و تاریخی خود تلقی شود. دولت امام
 خمینی، نظریه و واقعیت آن، جهان مسیحی-یهودی

را پیرامون محوری از گفتمان حقانیت دینی با یکدیگر متحد ساخت و آنان را به
 بنیاد دینی تمدن خود،- تمدن غرب- هوشیار، حساس و خودآگاه کرد. در این
 شرایط، سیاست خارجی ایران موقعیتی کانونی و فوق‌العاده تعیین‌کننده و حساس
 می‌یابد که طی آن «... سرنوشت ایران، سرنوشت همه است...»^۱

در متن این شرایط، تا حد زیادی ملاحظات امنیتی دولت اسلامی نیز در
 فضایی دین‌مآبانه شکل و پویش خاص خود را پیدا کرد. تهدیدات عمدتاً یا از
 منابع دینی سلفی است و یا از منابع عرفی مسیحی- پروتستانی و غیرممکن
 نیست که این منابع متعارض، علیه امنیت نظام جمهوری اسلامی به همگرایی با
 یکدیگر نایل آیند. همه درگیری‌ها، اشتغالات ذهنی و عملی، تفسیرها، دوستی‌ها
 و دشمنی‌ها، رقابت‌ها و همه چیز، نه از داعیه‌های سیاست خارجی و دستگاه
 دیپلماسی جمهوری اسلامی، بلکه از سخن انقلاب اسلامی و از کلام امام خمینی
 آغاز شد و پیرامون همان هم شکل گرفت و در همان‌جا نیز متوقف است. کلام
 ۵۷ را صاحبان نظم جهانی حاکم به خوبی درک کردند. مهم آن است که در این
 حال، «دولت جمهوری اسلامی» به عنوان یک نهاد، نه عامل و نیروی مبارزه، که
 یک عرصه یا موضوع اصلی مبارزه است. نتیجه مبارزات بین اندیشه انقلاب اسلامی
 و اندیشه نظم جهانی موجود (که از جمله می‌توان آن را نظم لیبرال هم نامید)
 در دولت اسلامی و رفتارهای آن تجلی می‌یابد. برخلاف آنچه در ظاهر می‌نماید،
 دولت جمهوری اسلامی عامل اقدام نیست، عرصه اقدام است و در رفتارهای خود
 منازل یا مراحل مبارزه نهضت یا انقلاب اسلامی با کانون‌های جهانی مقاومت را

انعکاس می‌دهد.

گفتمان «حفظ نظام» در نزد
امام خمینی برای حفظ
انقلابی‌گری آن است نه برای
کاهش یا تضعیف یا
نهادینه‌سازی این انقلابی‌گری
و کاهش اثرات آن

نتیجه

گفتمان «حفظ نظام» در نزد امام خمینی

برای حفظ انقلابی‌گری آن است نه برای کاهش یا

تضعیف یا نهادینه‌سازی این انقلابی‌گری و کاهش اثرات آن. گونه‌ای انقلابی‌گری اخلاقی که در سطح رفتار، مبتنی بر عقل سلیم است، محتوای سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی است. این انقلابی‌گری اخلاقی مبتنی بر عقل سلیم، ضرورتاً باید بر روی ریل نظم دولتی و سازمان دولت به پیش رود، نه در قالب یک جنبش اجتماعی غیر سازمان‌یافته یا جریان‌های فکری و فلسفی. در نزد امام حفظ دولت یک ضرورت سازمانی است و با همه اهمیت خود چیزی فراتر از مقدمه^۱ و «شکل» یا «فرم»^۲ نیست. مصلحت دولت اسلامی در خدمت مصلحت انقلابی‌گری جهانی «نهضت اسلامی» است، آن در خدمت این است، این در خدمت آن نیست.

هر بار که امام(س) از حفظ نظام سخن رانده، هم‌زمان به صراحت نشان داد که منظورشان از حفظ نظام، حفظ چیزی فراتر از نهادها و سازمان نظام، یعنی حفظ محتواهای ویژه نظام بوده است. نظام برای مبارزه است، مبارزه برای نظام نیست؛ یعنی مبارزات ملت ایران علیه نظام جهانی سلطه فقط در حفظ و ابقای نظام جمهوری اسلامی خلاصه نمی‌شود؛ اینکه همه مبارزه‌ها صرفاً برای حفظ نظام سیاسی است، تفسیری متعلق به جناح‌هایی در داخل نظام بود که در سال‌های پس از جنگ می‌خواستند همه اهداف و رسالت‌های نظام سیاسی امام خمینی را به نفع روایتی کمابیش ملی از دولت جمهوری اسلامی و در واقع به نفع نخبگان مستقر در آن، محدود ساخته و تقلیل دهند. امام خمینی که از ابتدا این گرایش را در برخی نخبگان نظام تشخیص داده بودند، به آنان هشدار می‌دهند: «در صورت قعود از جهاد، منتظر عواقب آن باشید»^۳.

میراث فکری بزرگ امام خمینی آن است که جمهوری اسلامی در خدمت انقلاب اسلامی است، نه برعکس.

۱. «ما در دوران مقدمه به سر می‌پریم»؛ رک: صحیفه امام، ج ۷، ص ۵۳۳-۵۳۲.

۲. همان، جلد ۵، ص ۱۸۱؛ ج ۸، ص ۳۵۳.

۳. امام خمینی، فریاد برات، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۲.